بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 24 بهمن 1395.

ابتدای صوت ناقص است.

و روایت جمع عرفی ولو به نحو غیر متعین نداشتند. سایر موارد را داخل در اخبار علاجیه می دانستیم و نمی خواهم آن را تکرار کنم.

خود اخبار عرضه بدوی چند گروه بودند. یک گروه آنهایی که شرط حجیت را موافقت با کتاب دانسته بودند که از این گروه آنهایی هست که شاهد را برای اعتبار روایت معتبر دانسته بودند که ما اینها را حمل می کردیم به اینکه یا باید اینها حمل شود بر مخالف به وجهی از وجوه حمل که قبلا توضیحاتش گذشت. یا حمل شود به یک برهه و زمان خاصی چون بازگشت به اینکه شرط حجیت خبر موافقت با کتاب باشد، بازگشتش به عدم حجیت خبر واحد است. ادله ای که سیره متشرعه بر حجیت خبر واحد را اثبات می کند، و ارتکاز متشرعه در حجیت خبر واحد را اثبات می کند، همه اینها نافی اینگونه اخبار به آن احتمال بدوی که مراد عدم حجیت خبر باشد بودند. یا باید بگوییم که در یک برهه خاصی برای افراد خاصی و آن کسانی که به امر حدیث وارد نبودند صادر شده است. عمومی نیست یا موافق را به وجهی از وجوه به مخالف بازگشت بدهیم یعنی صورت مسئله را بگوییم در جایی که در کتاب این مسئله مطرح شده باشد باید شاهد داشته باشد که این بازگشتش به مخالف نبودن است. و اینها خب تصویر دارد. ولی اگر بخواهیم نه، شرط را نفس موافقت بگیریم و یا نفس شاهد داشتن بگیریم، بازگشت این به عدم اعتبار حجیت خبر واحد است. مراد از شاهد هم اشباهنا الظاهر نیست شاهد به همان معنای گواه هست و مصدّق آن چیزی که تصدیق می کند و دلیل هست بر مفاد حدیث. این محصّل عرایض ما من اولی وآخرین نتایج ادله.

اما بحثی که یک سری تنبیهاتی در مسئله هست. یکی از تنبیهات

سؤال:

پاسخ: یعنی در واقع همه اینها به یک جا بر میگردد. اگر آنهایی که شرط موافقت را حجّیت می داند را بخواهیم به عنوان یک دلیل عام بگیریم و مربوط به افراد و اشخاص خاص نگیریم، باید آن را بازگشت بدهیم به عدم مخالفت. یعنی به این معنا می گوید کل حدیث له شاهدٌ من کتاب الله یعنی اینکه اگر در یک موضوعی مطلبی که در حدیث هست در کتاب خدا نسبت به آن تعرض باشد، باید شهادت بدهد به نفع حدیث. خب اگر متعرض شده باشد نسبت به آن موضوع یا شهادت به نفع آن می دهد یا به ضرر آن. شقّ ثالث دیگر ندارد. پس اگر شرط آن این است که شهادت به نفع آن بدهد یعنی شهادت به ضرر آن ندهد. یعنی دیگر ناظر به آن مواردی که اصلا قرآن نسبت به این حدیث متعرض نشده است نیست. چون اصل عمده این است که ما می دانیم ارتکاز متشرعه این است که روایات معصومین الزاما تفسیر آیات قرآن نیست حالا پیغمبر که دیگر مسلم تر. حالا روایات ائمه معصومین عقیده شیعه این است که آنها مطالبی را بیان می کنند که در قرآن نیست ولی جامعه اسلامی به طور کلی نسبت به احادیث نبوی هم تصویرشان این است که بسیاری از احکام به وسیله پیغمبر بیان شده است و قرآن کلیات را بیان می کند و جزئیات به سنت واگذار شده است. سنی ها سنت را منحصر در سنت نبوی می کنند و ما سنت را به سنت نبوی و سنت ائمه معصومین علیهم السلام گسترش می دهیم. آن در این جهت مشترک هست که به هر حال هیچ یک از مسلمانان توقعشان این نیست که تمام جزئیات احکام از کتاب استفاده شود و امثال اینها. بنابراین هم ادله ای که حجیت خبر واحد را اثبات می کند که همان ارتکاز و سیره متشرعه است برای اینکه کتاب بیان گر تمام خصوصیات احکام نیست، این ارتکاز سبب می شود که ما این احادیث را که شاهد هست را یا به معنای، یعنی در واقع چند حمل است. یک حمل این است که به معنای موسمی حمل کنیم و بگوییم در یک زمان خاص برای افراد خاص بوده است. البته احتمالات دیگری هم فی الجمله است آن که در اصول عقاید باشد آن به نظرم احتمالات قوی ای نیست. آن که مراد خصوص اصول عقاید باشد چون در اصول عقاید هم توقع مسلمانان این نیست که جزئیات را در قرآن بشود استفاده کرد. آن نکته ای که در اصول عقاید بین اصول عقاید و غیر اصول عقاید، در آن ارتکاز مساوی هستند. یک بیان اینکه جنبه موسمی است و بیان دو عرض کردم اینکه ما مورد را مورد این روایات را جایی بدانیم که قرآن به آن روایت متعرض شده باشد. در واقع بگوییم اصلا شرط حجیت شاهد داشتن در جایی هست که قرآن متعرض حکم این مسئله شده است که باز بازگشت می کند به عدم المخالفه که علی أی تقدیر می خواهم بگویم که اگر موسمی نباشد و اختصاص به افراد خاص نداشته باشد بازگشت می کند به عدم المخالفه و همه روایت ها به یک جا بر می گردد.

سؤال:

پاسخ: شاهد باشید معنایش همین است یعنی بازگشت به این می شود که بنابراین مخالف نباشد. ما نمی خواهیم بگوییم که این معنا، معنایی است که ابتدائا از این روایات استفاده می شود. ما می گوییم که این روایت با توجه به آن ارتکاز و قرائنی که عرض کردیم باید اگر بخواهد یک معنای دائمی داشته باشد و موسمی و خاص به افراد خاص نباشد باید یک همچین معنایی برایش معنا کنیم. خب اینها همه بحث این است که حالا هر جور معنا کردیم شاهد داشتن یا عدم مخالفت را هر جور معنا کردیم این روایات را آیا این روایات اختصاص دارد به کتاب خدا یعنی محور کتاب خدا است یا می توانیم از کتاب خدا به سنت نبوی یا مطلق سنت قطعی الصدور سرایت کنیم؟ توضیح اینکه ببینید حالا من بر این فرض مخالفت بحث را دنبال می کنم در سایر احتمالات هم عین همین بحث ها می آید. بحث این است که آن چیزی که خبر را از حجیت می اندازد، صرف مخالفت با کتاب خدا است یا مخالفت با سنت نبوی هم مثلا او را از اعتبار می اندازد؟ یا مخالفت با مطلق سنت قطعی الصدور آن را هم از اعتبار می اندازد؟ خب مرحوم آقای خویی می فرمایند که شرط حجیت ذاتی خبر عدم مخالفت با سنت قطعی الصدور است. اینجوری می فرمایند. توضیح هم نداده اند که چطور مراد از سنت، سنت قطعی الصدور یعنی قطعیت را فقط به صدور می زنیم نه به سایر جهات و امثال اینها. و اشاره هم می کنند که اینکه مراد از سنت هم خصوص سنت نبوی باشد، این هم صحیح نیست کما هو ظاهر. خب من ابتدا که این کلام را خیلی قبل می دیدم دو نکته را به نظرم بود که باید بررسی کنیم و امثال اینها. یک نکته اینکه آیا واقعا مراد از سنت، سنت واقعی است یا حدیث هست که کاشف از سنت است؟ و خب حالا که حدیث کاشف از سنت است چرا حدیث قطعی الصدور را ما می گوییم قطعی از جمیع جهات مراد نباشد و این جور نکات به ذهنم می رسید که باید بررسی کرد که تعبیرات روایت به چه شکلی است. نکته دیگری که من کلام آقای خویی را اخیرا، چون این مطلب را آقای خویی زیاد تکرار می کند اینکه مراد از سنت، سنت نبوی نیست در بحث خبر واحد دیدم جاهای دیگر ندیدم این تعبیر را. خب این هم مد نظر بود از مرحوم آقای بروجردی نقل شده بود به نظرم از حاج آقا هم شنیدم که ایشان از آقای بروجردی نقل می فرمودند که اطلاق سنت در اصلاح روایات اطلاقش به سنت نبوی اختصاص دارد. و اینکه در مذهب شیعه و درایه ما و کتب حدیثی ما سنت را معنای اعم گرفتن یک اصطلاح است خاص است. و البته این به معنای عدم اعتبار سنت معصومین نیست بلکه بحث، بحث اصطلاحی است که کلمه سنت را که به کار می برند اگر تصریح نکنند که سنت معصومین قید نزنند و اینها علی وجه الاطلاق منصرف به سنت نبوی است. خب به نظر رسید که شاید فرمایش آقای خویی در واقع ناظر به رد این مطلب است که نه، سنت انصرافی ندارد و مراد سنت نبوی نیست و مطلق سنت معصومین است. این نیاز به بررسی داشت که مرحوم بروجردی که آن فرمایش را کردند مدرکش چیست. بعد که مراجعه به بحث کردیم دیدم که ما اصلا روایتی نداریم که سنت را مطرح کرده باشد و از مخالفت با سنت را مسقط خبر از حجیت ذاتی ذکر کرده باشد. در تمام روایات ببینید روایاتی که هست صحیحه ایوب بن الحر کل حدیث لا یوافق کتاب الله. صحیحه کلیب بن معاویه اسدی، حدیث لا یصدقه کتاب الله. صحیحه هشام، ما جائکم ان یوافق کتاب الله. یا یخالف القرآن. و اذا حدّثتم انی بالحدیث، حالا این صحیحه هشام بن حکم نقل محاسنش هم همین. نقل ایوب معتبره ایوب اذا حدّثتم انی با الحدیث فان وافق کتاب الله. حسن بن ظریف ما وافق کتاب الله. ایوب بن راشد ما لم یوافق من الحدیث القرآن و تعبیراتی که دیدم، تعبیرات معتبر که هیچ کدام حالا الآن آن روایت هایی که در تفسیر عیاشی وارد شده است که دو سه تا روایت است من در اینجا برگه ام یادداشت نکردم ولی به نظرم آنها هم همین جور است که

سؤال:

پاسخ: بله روایات عرضه بدوی. روایات عرضه بدوی هیچ کدامش این تعبیر الآن در دو سه تا روایت مرسلات تفسیر عیاشی هست که الآن متأسفانه چون برق نیست چیز نیست که اینها را مراجعه کنیم.

بله احادیثی که شاهد را در حجیت خبر معتبر کرده است، در آن احادیث بحث سنت وارد شده است. یکی روایت ابن ابی یعفور هست که اذا ورد علیکم حدیث فوجدتموه له شاهد من کتاب الله أو من قول رسول الله ص. که شرطش می کند که شاهدی از کتاب یا قول پیغمبر وارد شده باشد. این یکی و یکی دیگر همین روایت یونس بن عبد الرحمن عن هشام بن الحکم هست که آن اختصاص می گوید تعبیرش چه بود

لا تقبلوا علينا حديثا إلا ما وافق القرآن و السنة أو تجدون معه شاهدا من أحاديثنا المتقدمة

مرحوم آقای خویی این روایت را اصلا حجیتش را قبول ندارد. تصریح می کند که این روایات که شرط حجیت را شاهد بودن هست، مضمونش قطعا مخالف واقع است. همان نکاتی که ما هم اشاره کردیم این است که یا باید به اصول عقاید حمل کرد یا به هر حال اینها قابل اخذ نیست و امثال اینها. و

سؤال:

پاسخ: بنابراین مرحوم آقای خویی که اینها را قبول ندارند مفاد این احادیث را و می گویند که اینها موافق واقع نیستند که به اینها نمی توانند تمسک کنند. بله تنها حدیثی که آنجا روشن تر از این بحث ها در آن مطرح هست، حدیث مقبوله عمر بن حنظله است که در واقع مرجّحات هم هست و آقای خویی اصلا مقبوله عمر بن حنظله را هم قبول ندارد.

سندا قبول ندارد ایشان مقبوله عمر بن حنظله را. آن روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله را که در رساله قطب راوندی وارد شده است الآن یادم رفته است که عین تعبیرش چیست. آقای خویی عمده تکیه اش در بحث مرجّحات به روایت عبد الرحمن بن أبی عبد الله هست که در کتاب قطب راوندی رساله قطب راوندی وارد شده است که الآن تعبیرش را عرض می کنم. علی أی تقدیر هر چه می خواهد باشد مال بحث مرجّحات است. حالا کتاب و سنت هر چه وارد شده باشد ربطی به این بحث ها ندارد. این یک نکته. نکته دوم اینکه تعبیراتی که در این روایت هست مثلا روایت ابی یعفور که آقای خویی منهای اینکه اینها را حجت نمی دانند، کلمه السنه نیامده است که ما بگوییم السنه، ابن ابی یعفور را می گویم، که السنه را ما بحث کنیم که آیا سنت نبوی است یا مطلق احادیث معصومین. فوجدتموه له شاهد من کتاب الله أو من قول رسول الله. تعبیر این است. می گوید سنت این مصرّح است که باید از قول پیغمبر موافقی با آن داشته باشیم. پس اینکه سنت مراد سنت نبوی نبوی نیست، درست نیست. تعبیر آن روایت هشام بن حکم هم شاید مطلبش همان باشد که مرحوم آقای بروجردی می فرمایند. لا تقبلوا علینا الا ما تعبیر چه بود بخوانید

لا تقبلوا علينا حديثا إلا ما وافق القرآن و السنة أو تجدون معه شاهدا من أحاديثنا المتقدمة

خود همین تعبیر هم شاید مؤید این باشد که مراد از سنت، سنت نبوی است. و الا شاهدا من أحادیثنا المتقدمه، این خب با قبلش چه فرقی دارد؟

سؤال:

پاسخ: بله درست است من احادیثنا المتقدمه چون وارد بحث آن شده است ممکن است که شما عرض کنم خدمت شما همین مطلب را از این روایت بگیرید. ولی غرضم این است که اینکه ایشان می فرماید که سنت مراد خصوص سنت نبوی است در آن بحث کلی این روایت بر خلاف آن است که نشان می دهد که سنت مطلق

سؤال:

پاسخ: حالا لازم نیست که سنت را اگر به معنای مطلق سنت در نظر بگیریم یک چیزی بین .... در نظر بگیریم چون این مطلب در سنت نبوی اینگونه نبوده است. سنت مدوّن مشخصی که شبیه کتاب وسائل اینگونه که نبوده است. این است که تفاوتی ندارد سنت را به هر معنایی بخواهیم بگیریم یک سنت

سؤال:

پاسخ: آن یک نکته ای است بله ممکن است شما بگویید که تفاوت دارد بین روایت هایی که مخاطبش سنی ها هست و روایت هایی که با شیعه ها

سؤال:

پاسخ: نه مقتضی اش هم نیست. یعنی باید اثبات کرد که امام علیه السلام کلمه سنت را که

سؤال:

پاسخ: یعنی به این معنا که اینکه ادعای انصراف، ادعای مخالف طبع نیست ولی این باید اثبات شود.

غرض من این نکته ها نیست. عرض من این بحث است که به هر حال ما روایت قابل استنادی که مطلب آقای خویی را بخواهد اثبات کند ما نداریم. بله ما اگر روایت ابن ابی یعفور را و روایت هشام بن حکم را حمل به عدم المخالف کنیم، نه آن احتمالی که اینها موسمی هست. رو آن احتمال می شود این بحث را مطرح کرد که کأنه این دو روایت می گوید که اگر یک حدیثی وارد شد و این حدیث در احادیث نبوی یا در کتاب خدا در مورد این حدیث صحبتی شده باشد، در صورتی این حدیث اعتبار دارد که قرآن و سنت نبوی یا احادیث متقدم ما بنا بر آن نقل چیز را هم اگر ضمیمه کنیم هشام بن حکم موافقش باشد. بنابراین رو این تأویلی که این روایت را بکنیم، می توانیم صورت مسئله را مطرح کنیم که مفاد این روایات بنا بر اینکه شاهد را یعنی این روایت های اشتراط شاهد را به معنای اشتراط عدم مخالفت بگیریم این مطلب باید مطرح کنیم که مفاد این احادیث چه می شود. و الا این دو روایت را کنار بگذاریم، اصلا از احادیث به عنوان مخالف سنت به نفسه مخالف سنت را به نفسه مسقط خبر از اعتبار دانستن ما نداریم. اما به نظر می رسد که اگر هم ما این حدیث ها را بپذیریم، ببینید این حدیث فرض کرده است می گوید که شرط حجیت خبر در جایی که آن مضمون در کتاب خدا وارد شده باشد این است که قول پیغمبر، شهادت به نفع او دهد. این معنا در جایی که ما احتمال می دهیم که حدیثی که ولو مقطوع الصدور است ولی احتمال این وجود دارد که برای بیان حکم واقعی نباشد. جهت صدورش قطعی نباشد و خود طرف بحث ما یکی اش بحث جهت صدور باشد، این روایات این مورد را نمی گیرد. یعنی در واقع ما حصل عرض من این است که در جایی که مضمون روایت در کتاب خدا یا در سنت نبوی وارد شده است، این حدیث فرض کرده است یک سنت نبوی که از جمیع جهات قطعی باشد. هم از جهت دلالت مسلم باشد و هم از جهت صدور قطعی باشد. و الا اگر این جهات نباشد و خود این جهات بخواهد طرف تعارض باشد اینکه این روایات می خواهد اثبات کند که اگر آن سنتی که قطعا از پیغمبر صادر شده است ولی نمی دانیم که برای بیان حکم واقعی هست یا نیست

سؤال:

پاسخ: نه معیار قرار نمی دهند شاهد بودن قول رسول الله در جایی که احتمال صدورش برای بیان غیر حکم واقعی است ثابت نیست. آن خودش می شود طرف تعارض.

بحث این است که ببینید شما در واقع، حالا این را بعد یک قدری پخته می کنم

علی أی تقدیر اشکال اصلی من این است که این معنا در روایت ابن ابی یعفور و هشام بن حکم ثابت نیست. یک تأویلی بود که ما در مورد این روایات می کردیم که این روایات را می خواستیم بازگشت دهیم به عدم مخالف. تعبیر دیگر این است که این روایات موسمی هست مال زمان خاص است و امثال اینها. فوقش این است که بگویید شما اگر این روایت را تأویل کردید به عدم المخالف، آقای خویی این را اثبات می کند. خب ... که مراد از این روایت همچین تأویلی باشد. این یکی از احتمالاتی بود که در این مسئله مطرح است نه تمام احتمالات. این است که از راهی که مرحوم آقای خویی خواسته اند عدم مخالفت با خبر قطعی الصدور را شرط حجیت خبر بدانند نمی توانیم مطلب را تمام کنیم

عمده بحثی است که شهید صدر اینجا مطرح کرده اند. شهید صدر خواسته اند از همان اخبار مخالفت کتاب را مسقط خبر از حجیت ذاتی دانسته است با القای خصوصیت حکم مخالفت با سنت قطعی را هم استفاده کند. ایشان اینگونه می فرمایند که در کتاب خدا یک سری خصوصیاتی وجود دارد باید ببینیم که کدام یک از این خصوصیات سبب شده است که مخالفت با آنها یک حدیث را از حجیت ذاتی می اندازد. اولا کتاب خدا مهمترین کتاب است و کتاب مقدس است و معجزه نبوی است یک سری ویژگی های این چنینی که اهمیت زائد الوصف کتاب خدا را می رساند که این اهمیت ها هیچ کدام در مورد سنت نبوی نیست. ثانیا کتاب خدا در موردش قطعی الجهت، جهت صدورش قطعی است و احتمال تقیه در موردش نیست. ثالثا قطعی الصدور است. خب آقای صدر می فرمایند که ویژگی اول نمی تواند مناط حکم مورد نظر ما باشد. چون بحث ما این حجیت و عدم حجیت خبر مخالف کتاب و موافق کتاب به نکات طریقی به نظر عرف بازگشت می کند. اگر مثلا یک سری احکامی باشد که کتاب خدا را شما احترام کنید در طاقچه بگذارید بی وضو دست نزنید، این جور نکات خب مناسب است با آن تقدّس ویژه ای که کتاب الله دارد. برنامه صبا می گوید بچه ها می خواند درباره کتاب خدا که نمی دانم چی چی اش باید تمیز باشد جایش باید روی میز باشد. خصوصیات کتاب خدا سرود بچه گانه ای می خواند که خلاصه نباید زمین گذاشته شود و امثال اینها و خب اینجور ویژگی ها و خصوصیات متناسب با آن وصف کرامت ویژه قرآن است. پس این را کنار می گذاریم. اگر مراد جنبه دوم باشد، که به دلیل قطعی الجهت بودن باشد، لازمه اش این است که هر سنتی که قطعی الجهت باشد آن هم همین حکم را داشته باشد که سنت نبوی و بعضی از سنن ائمه معصومین که قطعی الجهت هستند داخل در این قسم هستند و می شود به آنها تعدی کرد. ولی اگر گفتیم که ملاک قطعی الصدور بودن هست، به تمام سنت های مقطوع الصدور می شود حکم را سرایت داد. آقای صدر می فرمایند که ابتدائا به نظر می رسد که چون امر مردد بین این دو است ما فقط می توانیم در موارد قطعی الجهت بودن این حکم را تعدی دهیم ولی می فرمایند که عرفا جهت دوم تحت الشعاع هست نسبت به جهت سوم و عرف نکته عدم حجّیّت خبر مخالف کتاب را قطعی الصدور بودن کتاب می داند در نتیجه با این تنقیح مناط، در تمام احادیث قطعی الصدور هم حکم را سرایت می دهد. این محصّل فرمایش آقای صدر. ما از جهات عدیده ای نسبت به این فرمایش عرایضی داریم که فقط اولی را عرض می کنم بقیه اش باشد فردا. نکته اول این است که اینکه ایشان می فرمایند که عرفا قطعی الجهت بودن تحت الشعاع است نسبت به قطعی الصدور یعنی چه؟ یعنی عرف یقین می کند که قطعی الجهت بودن ولو به عنوان جزء العله هیچ دخالت ندارد؟ فقط قطعی الصدور بدن هست؟ هیچ توضیح ایشان نمی دهد که عرفا تحت الشعاع است. هیچ توضیحی که چرا تحت الشعاع است نمی دهد. حالا ما بعدا بحث را باز می کنیم ایشان اصلا بحث را نکته اصلی بحث را باز نکرده اند طریقیت را توضیح نداده اند. اگر این طریقیت را خوب باز کنیم ونکات آن را باز کنیم این روشن نمی شود. نکته دوم را هم بگذارید همین جا بگویم. آن نکته دوم اینکه حصری که کرده اند حاصر نیست. گفته اند یا به خاطر قطعی الصدور بودن یا قطعی الجهت بودن یا به جهت مقدس بودن و معجزه بودن. یک جهت ممکن است به جهت ضروری بودن ضروری الصدور بودن بین قطعی و ضروری فاصله است. قرآن ضروری الصدور است. این را انشاء الله فردا توضیح می دهم که چجند جور قطعی داریم و چند جور ضروری داریم که این لازمه مطلب این است که نشود تعدی کرد مگر به موارد بسیار نادری. به موارد خیلی کمی فقط می شود تعدی کرد و آن را فردا توضیح میدهم. اصل اینها حالا اشکالات چیزی است اشکالات نقضی و اشکالات صوری و شکلی است. اشکالات نقضی این است که اصلا بحث را به یک شکل دیگری باید دنبال کرد. این را انشاء الله در جلسه آینده توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد